

سید الشہید محمد

دیوان کامل و فالنامہ

حافظ شیرازی

سرشناسه	۱. حلقه، شمس الدین محمد، ۷۷۷ق.
عنوان قرار داری	۱. دیوان
عنوان و نام پدیدآور	۱. دیوان کامل و فائده حلقه طبرانی استثنائی و مکتبه مسعودیه پخش
محل تصنیف/نشر	۱. تهران: مطبع علم، ۱۳۸۶.
محل تصنیف/نشر	۱. ۵۳۶ص.
شابک	۱. 978-964-9651-92-7
ویسیتی/لایسنس نویسی	۱. لیا
موضوع	۱. حلقه، شمس الدین محمد، ۷۷۷ق. لشکری
موضوع	۱. شعر فارسی - سبک -
شناسه الحاق ده	۱. مهدی خانی، مسعود، ۱۳۲۵، حلقه
رده بندی کنگره	۱. ۱۳۸۶ و ۶۲۵۲۲۳
رده بندی دیویی	۱. ۸۵۱/۳۲
شماره کتابشناسی ملی	۱. ۶۰۱۵۳۸۹

۶۶۴۹۵۷۹۷-۶۶۳۰۹۵۸۸

نشر میار

دیوان کامل و فائده خان
خطاطی و مستند: مسعودی خان
فرای و منتهای آری: م. موسسه
نوبت چاپ: اول ۱۳۹۰
شمارگان: ۵۰۰ نسخه

شابک: ۷-۱۲-۶۶۵۱-۶۶۴-۹۷۸

بها: ۲۵۰۰ تومان

بها با قابین: ۶۰۰ تومان

راهنمای فال حافظ

۴۱	۲۲	۱۳۶	۴۹۰	۲۲۸	۲۵۶	۲۷۷	۲۶	۱۴۵	۱۶۶	۹۹	۱۴۱	۵۱	۴۹۵
۱۴۶	۴۲۹	۲۵۲	۲۶۸	۲۰۶	۱۹۱	۱۷	۱۲۲	۴۸	۱۷۸	۱۴	۱۵۲	۴۹۲	۱۱
۴۹۴	۲۹۰	۱۲	۱۱۲	۱۸۰	۴۰۲	۲۷۲	۴۸۲	۱۰۰	۱۶۰	۸۶	۱۲۶	۵۷	۲۱
۴۲	۱۴۸	۱۲۴	۲۹۴	۲۲۶	۲۲۷	۴۴۰	۲۶۵	۶۲	۴۲۱	۲۶۶	۱۲۰	۵۴	۱۰۹
۱۵۵	۱۶۲	۱۲۸	۴۹	۴۹۱	۴۱۲	۲۸۰	۲۵۴	۴۷۸	۲۹۲	۲۰۱	۲۲۸	۲	۱۵۰
۱۶۱	۶۹	۴۲۷	۲۶۰	۲۵۲	۲۰۶	۲۷	۱۱۴	۲۸۹	۴۵۲	۵۸	۱۰۲	۸۴	۴
۲۹۰	۲۲۲	۲۰۲	۴۲۸	۴۰	۱۲۲	۱۲۹	۱۸۲	۴۴۶	۷۸۲	۲۰۲	۴۴۶	۲۱۰	۸
۱۷۶	۸۹	۴۵۸	۲۷۵	۲۷۲	۲۲۰		۲۴۸	۱۹۴	۴۷۰	۶۸	۱۴۲	۲۷	۲۹۲
۴۵۶	۲۶۱	۱۹۶	۱۰۶	۶۶	۱۵۸		۱۲۰	۲۶	۱۲۴	۲۶۵	۲۰۴	۲۲۲	۱۸۴
۲۷۹	۲۵۵	۹۶	۱۷۱	۱۶۵	۷۲		۱۲۸	۲۷۰	۲۷۱	۲۱۸	۲۲۸	۲۱۶	۴۱۱
۴۶۰	۲۴۵	۲۱۹	۲۲۲	۴۶۶	۲۷۴		۴۷۵	۲۶۷	۴۷۵	۲۶۰	۲۸۷	۲۱۲	۲۰۹
۲۲۲	۲۱۱	۲۱۲	۱۹۸	۴۷۲	۲۹۵		۲۵۸	۴۱۶	۴۲۲	۴۶۶	۴۴۲	۴۰۸	۲۲۱
۲۶۲	۱۶۸	۲۴	۱۹۲	۴۷۲	۴۷۶	۲۴۵	۲۲۲	۲۲۹	۲۴	۴۶۸	۲۲۱	۲۶۲	۲۰۸
۱۸۹	۲۱۴	۲۸۲	۴۴۲	۴۸۶	۴۸۵	۲۶۸	۲۵۶	۲۸۰	۲۸۶	۲۲۵	۷۴	۱۱۸	۸۸
۲۵۸	۲۷۰	۴۷۲	۴۸۰	۱۱۶	۷۸	۴۴	۲۷۴	۲۴۵	۲۲۶	۲۸۹	۲۲۶	۴۶۴	۴۵۹
۲۲	۱۰۴	۱۰۱	۲۹۵	۲۹۶	۱۹۵	۲۲۵	۲۵۱	۲۲۰	۲۷۲	۴۲۴	۲۷۱	۴۷۴	۴۴۸
۴۶	۸۰	۲۲۶	۲۶۲	۲۰۴	۲۱۸	۲۹۲	۴۴۵	۴۶۲	۲۷۱	۲۶۴	۲۷۸	۴۲۹	۸۱
۲۲۸	۲۲۴	۲۷۶	۲۸۲	۲۹۷	۲۰۸	۲۹۸	۲۸۸	۲۹۸	۴۰۵	۴۰۶	۴۱۸	۴۲۰	۴۳۶

ابتدا نیت کرده، سپس چشمها را بسته و با نوک انگشت یکی از شماره های جدول

0	1۷۴	۶۷	۴۰۷	۷۹۱	۷۰۹	۷۶۱	۴۸۷	۲۲	۱۷۱	۹۰	۱۰۷	۱۹۷	۲۸۱
۱۰۸	۹۲	00	۱۷۹	۲۷۲	۴۶0	۲۴۹	۲۰۰	۱۲	۱۷0	۲۶۷	۲00	۴۲۴	۷0
۱0۱	0۹	۱۷۷	۴۰۹	۱۸۸	۲۰۶	۱۹	۴۱	۴۰۱	۲۱۱	۲۰۰	۲۹۴	۴۷	۲۹
۱۰۷	۴۸۸	۲۲۲	۱۸0	۲۰	۱۴۹	۱۴۰	۲۹	۲۰	۲۸۷	۴۰۰	۲۰۲	۲۴۱	۲0۰
۷0	۱۱۷	۱۶۹	۴۱۰	۹	۲۲۰	۲۹۹	0۶	۱۲۹	۲۹۷	۴۷0	۲۹۶	۲0۲	۴۸۱
۴0۷	۲۲۲	۶۰	۱۶۲	۱۱۱	۴۴۲	۲۲۷	۲۲۹	۲۴۸	۴0۴	۲0۲	۱۴۷	۱۶	۱۰0
۱۸	۱۶۲	۲۲۹	۲۱۷	۱۹۹	۴۲۲	۲۷۶	۴۸0	۲۶	۲۰0	۲۷۹	۸۷	۶۲	0۲
۱۰۲	۱0۶	۱0	۴۸۲	۲۱۷	۲۱۶	۲۸۲	۲۲۹	۲۴۴	۲۰	۱0۹	۱۷۰	۷۱	
۴۹۲	۲۸0	۲۴۷	۱۹۰	۲۲0	۲۴۲	۱۲۷	۱۲۷	0۰	۲۸۴	۲۶۶	۲۱۴	۱	
۱۱۹	۹۸	۴۱۹	۲۲۴	۱۸۱	۲۰0	۴۱۲	۹0	۱۷0	۱0۲	۲0۰	۲۲۰	۴۴۱	
۴۴۷	۲۶۲	۲۶۴	۲۱۲	۲۴۶	۲۰۷	۱۲۶	۸۲	۹۲	۲۰۲	۲۴۰	۴۶۱	۲۹۲	
۴۱0	۲0۹	۱۸۷	۷۹	۱۷۲	۴۶۹	۴00	۲۱0	۲۶۷	۴۷۷	۲۲۴	۶0	۴۰۴	۲۷۸
۴۲۷	۴۲۰	۲۴۲	۲۱۹	۲۶۹	۴۶۷	۲0۱	۲۲۷	۴۲	۱0۴	۲۲۷	۲۴۷	۴۶۲	۲
۲0۹	۴۷۱	۴۱۴	۱۹۷	۲۲۱	۱۱0	۱۷0	۶۱	۲۱۰	۲0۷	۴0۰	۴۲۶	۲۸۱	۱۸۷
۱۸۶	۲۲۴	۲۱0	۴۴۹	۴۴۴	۲۸۶	۴۱۷	۸۲	۷	۱۶۴	۹۴	۲۸0	۲۴۰	۴۸۴
۴۲۲	۴۷۹	۲۲0	۱۱۷	۴۲۸	۲۹۹	۲۴۴	۶	۷0	۱۴۴	۴۰۲	۱۰	۱۴۲	۲۲
۱۲۲	۹۷	۲۲۲	۲۷۲	۴0۱	۲۷0	۲۱۲	۲۰۷	۲۸	۴۴۲	۲۹۱	۱۹۲	۲۶	۱۲۲
۲0۷	۲۸	۲۸۸	۲۶۹	۴0	0۲	۶۴	۷۲	۷۷	۸0	۱۱۰	۲۸۴	۹۱	۴0۲

را انتخاب نمایید و بعد به غزل آن شماره که فالتان میباشد رجوع کنید.

من و سیاه

صفت من در دنیا

صفت من در دنیا

مستی جوان گشت که خواجه شمس الدین محمد حافظ شیرازی پُر آوازه ترین شاعر
 زمانه خود و همین جسد از خود می باشد. چه، در روزگار که دست کشا شاه شمس
 ابلیس مقرب بود و عزیز و چه، در سده های بعد که فیلسوفان و شاعران
 در برخورد با شعر و شاعران و معنی اش و داشتند. در مورد و بسیار شاعران
 از شاگرد و شاعر هم شعرش را نگه داشتند. که نقد ملی نشیانه بر دیوان بی
 نوشت کرده تاسی بی سالک. شاعر و فرنگی و معاشران. دین بین
 هزاران برک، دست نوشته محققان و مصنفان از مختلف و در یکا های مختلف
 حافظ و شعر او را بررسی نموده اند. اما سیر غم اختلاف مثل ترقیب نقد
 غزلها، کیت ابیات و صورت مثل کلمات، بجز میرد حسنه و آنانی که حافظ را
 نوشته اند، یک مختصر را به عنوان دستمایه جوهر این چکاره می نویسد سیاه و دست
 و استخراج نموده اند، و آن - انسان است، و دیگر بار آنها، مثلها، نفسانیا،

و دارستی مایش. چرا که خود شایع بر اثر ذکر کونیهای متوالی اوضاع و اشیاء
 سیاسی، اجتماعی مانده خویش در چار تحول دمی، فکری، خالی میگشته، از این
 دست که به گام استلای خلعت خود کامه غبار و محزون گردیده و بطبع،
 شورش آلام نهانش از بخیله است و دمی دیگر که خویش را قبال طو
 میکرد و ایام بکام میشد، شورش نمک و بوی نموت، امیداری و نیشاد
 سرنگی می یافته است. تحقیق و تدقیق در این نکته است که حافظ در چه سالی
 متولد شده و در چه سالی نیز وفات یافته، از این یافته است، نام پدرش چه بوده
 نام اویش که در این کوی و محله شیراز بوده و ... شناخت میل و عینی از شعر و
 شخصیت او را بدست نید و به با توجه به اینکه اصولاً مقوله چو هوش و تحقیق در کشور
 بطور اناسی و جدی نموده و واقع شده و اصول کار کردای شناخته
 شده و علمی کمتر تربیت و پرورش یافته تا ابزار مآورد و شای و روشنی قدوت
 پژوهشگران معین، بنابراین بنظر میرسد که مؤلفی ترین منبع
 برای قرابت و گفت و آویای کونا گون یافته حافظ، شعر او یعنی دیوان حافظ

بکشایش این دیوان منتقم که کثر شمشیری میتوان نست یاید و نازل یافست
 جهانی از آرماتگرانی عشق به یکسینا و از زنجار از پشتی با آغوشش غم در بری
 خوانند و می کشاید، و تومی بینی : شب ییاهی که سایه ویرانگر تا ز
 بردیوارهای کاهجی حشره سان، ماوراء النهر استر آباد و دیگر بلاد
 افکنده و ده سرزمینهای دیگر، ایمنانان با شمشیر و خنجر و نیزه و
 قتی نموده بکشت باره را به روزگار شباهی نشاند و مستبدانه از آمان میو
 اخاذی میکند، بدین نشان ایسری از آمان به بهانه دین خج ای میشت
 نقاب دایمانه خطا شریعت، دست بکستن حشره و دیرانی میخازد
 برده تافسید و حصیان تسلیم و گمان اخذ و شکوب نماید، و حاکم که
 آخرین جرعه های برخاک ریخته عشق را لایحه مرده نوشته و از کوه کعبه
 شیراز میسکند و در میگرداند

دانی که چنگ موعود و تقریری کند پنهان خوید باده که نقشه بر می کشد
 ناموس عشق و مدنی عشاق میرد منع جوان هرگز نشس پری کند



آنگاه تا زیاده چشمالود امیر مبارز. شانه هایش را میسوزاند تا او نرساید و
 و او دیگر بار، بی پروا دست میکند!

فلک بدست مردم نادان بدام می‌رود. تو اهل آتش ضعیفی بهر کجا بسج
 دی دیگر از موشش و شکست گشته. نشان یار حسرتی اگر گرفته تا از آن
 دیار حسینه بکند. از نیروی می غنود که!

آب دهوی فارس محب غله پرست. کوه پوری که خیمه ازین خاک بر کنم
 اما بخاک آفتاب گرم ملاحظت و فریبک پردری از کف دستهای
 شاه شیخ ابوالفتح میرد خواجه ترانه میسازد که!



خوشایست از وضع بی‌بلاش. خداوند آنکس را از زوالش
 و این جهان بت جباریت که با تصور احوال هرگاه برنگی آدمی آید که
 این آن خواجه دیرست که مراتب از شکی و خلوص خوش چنین بین
 غلام هست آنم که زیر چرخ کبوتر. زهره رنگت تعقی پذیرد از او
 آنگاه در بادیه های تجرد و سرکشگی گرفتار می‌آید و بر میانه بیابان گلشن

تنهای تنها سرسوی آسمان تیره میزد تا شاید ستاره زبتهای یار بشناسد
سازد و از بزم گمشدگی برین آرد و زیاده میکشد

در این شب بیابم گم گشت راه مقصود از کوشای برون آیی کوکب هاست
و بناگاه نهول بر اسب سیم ج و کرداب سنگینش و درخشندگی اخترانی بنا
برهم میزند ستاره ای بر او میدرخشد و ماه مجلس میشود دل میدهد و آس
مونس پس او شرطه برمی خیزد و تا بار دیگر معبود معشوق و آشنایش را باز
اما خواج به آتش و آسایش نمیرسد و دلم در تلاطم است . او که خود واد
نزدیک بر رسیدن است . دلم خاطر خسته جو پیشه خود را با پرسشهای بی پایان
کیتم بگیت کجاست پریش و مشغول میشود و گویا ضمیری نهانی
در اندرونش میخوشد و میخوشد که حافظ را وادار به این از خود پرسی میکند
داند بعد من چست دل منم کیت که من غمخوشم او در فغان است و تا
اما پژواک پانگی از هیچ زاویه ای نیاید و خواج چنان بر نقطه پیکار میماند
از سوزی جهان متعلقش در نظر او بسیار است بیاید و بر این میخیزد



هزار داماد دل نبسته و سر را نمی سپارد . اما بنحاییکه حسره های سرخوش
 هجوم بیکشد و هکس نرخی یار را در پیاله می بیند ، از برتر و جهان آگاهی یار
 و اختیار را در حرم حسره بم دل خویش بار نید بدست باقی بسین ساق آمدن
 عهد ابرار که بگویند و آرزو میکنند که حسره منی چنین و یار و باد بکنی و میاشود تا
 او می بیاید . خواهد که در نهانی از عشرت خویش صحنی خوش دارد ، بگوید
 از جمال کمال یار من بیزند از زیباشیای جهان آفرینش چکامه که میاند
 این یاد که نمی هست ز منی ، که عارض کشتن زینل نیایان است ، زلف منبر
 بنفشه و شش شسته قدش سرویت بلند بالای ، چشانش ز کس می خرد
 تا شاعر بزرگ که میزند عشق را ز دست سر به مهر و ابر از ویانش بپای
 نایمون خواهد داشت ، محزون و مشهور میگوید :
 ترسم که اشک در غم پاشد و دین از سر به مهر به عالم شود
 و این بیان باید گفت که اگر چه شاعر موجود است ز منی اما شعر او رنگ و بو
 قدسیانه دارد .

این روح بزرگ طافی در سنگ گمانه خروشاکی و در که از طاعت و تپایی حاکم
به سنگ آمده، می شنید:

بر سر انجم که دوست بر آید، دست بکاری از غم که غصه بر آید
نصبت حکام طاعت شب بیدار، نور ز خورشید بجوی بو که بر آید
و این سخن و کفای است بس عظیم که اندیشه، نیکو و احسان و الا و شرک حافظ
را بر می تاباند که برای پسری شایسته روزگار دل آشفته و سر و دست
پاشی تا از سر حشره اصلی و اصل نیکو و روشن نماید می طلبد
اگر چه طبق نظر مختصان و اهل فعل چندان پای در رکاب سفره داشتند
ساکن کوی دوست بوده اما بعید بنظر میرسد که طاعت کشف و شنود را
پیموده و از بادی های مشق گذر نموده و در اقامت و امانت و امانت
نخندند باشد چه که بر او شروه رحمت و انوارش نماند، ندای آ
غیب آشفته، در شب قدر تازه برات گرفته، از پرتو شعله ذات بخود
گشته، شهد شکر معارف طوطی گویای اسرار را چشیده و از مقام برکات

دولت قرآن چه سرهای سرخوشانه که نکرده است . و در سفر نهالی است
که دارسته با استقبال مرگ خویش می رود و در دهر شستا کترین بخله و سر
زندگی بشری که هر آینه را دهی تصور آرمیدن بر خاک خاک را انگاره
خوفناک می بیند و می شنود که:

خرم کند و کزین تنزل یران بوم راحت جان طلبم و ز پی جانان بوم
اما جان شینف شاعر در پهن بذر و نیز در سر آرزوی یاد دارد و نفسی نیست
میخواهد پس شب حلت می آید و حافظ ساخورده در بستر احتضار زمره میکند
شب حلت هم از بستر و دم قصه خور این اگر در وقت جان دادن تو باشی شمع
شمع باین آویستی میکند روح اعلی این یک کلمه جان آستان جانان پس
و کلبه ای آسمانی اش برای نامگان پس از خویش عطیه میدرد . با کشود و
توزق این دیوان نیز که بفارش آقایان مهمل و در ما جرایرانی و عیضاً بخاک
روی نعت غنی قزوینی شده ، امید که دلهای خوانندگانش بپاورد و شب
تاب شور خوش حقیقت جوی و درفش با . سود و بهد بخانی